

## نقد زن محور (فمینیستی) داستان‌های مرزبان‌نامه

دکتر سعید بزرگ بیگدلی<sup>۱</sup>، سارا حسینی<sup>۲</sup>

### چکیده

در نقد ادبی به جنبه‌های مختلف متن از جمله ابعاد تاریخی، اجتماعی، زیبایی‌شناسی و نیز اندیشه‌های نهفته در لایه‌های زیرین متن پرداخته می‌شود. نقد زن محور (فمینیستی) نیز یکی از شاخه‌های نقد ادبی است که به بررسی رابطه متن ادبی با اندیشه‌ها و دیدگاه‌های فمینیستی می‌پردازد و نشان می‌دهد که تصویر ارائه شده از زنان تا چه حد به تصویر واقعی آنان نزدیک است. مرزبان‌نامه یکی از ارزشمندترین آثار ادبی فارسی است که در برخی از داستان‌هایش شخصیت‌های زنانه ترسیم شده که تحلیل موقعیت آن‌ها در داستان، بیانگر تفکر حاکم بر اندیشه‌های اجتماعی دوره تاریخی خلق این اثر است. داستان‌های زن محور مرزبان‌نامه را می‌توان به دو دسته زن‌ستیز و زن‌ستا تقسیم نمود. داستان‌های دسته دوم از آن رو که صفات نیک زنان را می‌ستایند و غالباً تصویری کنش‌مند و پویا از او ارائه می‌دهند، از دیدگاه نقد فمینیستی داستان‌های ارزشمندی به شمار می‌آیند. در این مقاله کوشش شده است با بررسی و تحلیل این دو نوع داستان، موقعیت زنان را تا حد امکان در دوره خلق اثر، تبیین نمود.

کلیدواژه‌ها: شخصیت‌پردازی، نقد زن محور (فمینیستی)، مرزبان‌نامه.

## مقدمه

جنبش زنان یا فمینیسم (feminism)، حرکتی شورشی و انقلابی برای طرفداری از حقوق زنان است و نه تنها در عرصه اجتماعی، بلکه در حوزه‌های خصوصی و خانوادگی نیز برای اعاده حقوق از دست رفته آنان مبارزه می‌کند. این جنبش تلاش می‌کند که تعریف کلاسیک از زن را در هم بشکند؛ تعریفی که او را به عنوان موجودی «وابسته و ضعیف» معرفی می‌کند و «وظیفه او را در خدمت و بندگی کامل مرد بودن و تأمین خواسته‌های او» می‌داند (برزگر ماهر، ۱۳۸۹: ۱۷۲). جنبش فمینیسم نیز مانند همه حرکت‌های اجتماعی دیگر نیازمند زمینه‌ها و بسترهایی برای ظهور و بروز خود بوده است. نارضایتی زنان از نقش خود در محدوده خانواده و اجتماع، موجب شکل‌گیری اعتراضاتی اجتماعی گردید که اولین جلوه مکتوب آن، کتاب «استیفای حقوق زنان» از ماری ولستون کرافت بود که در آن «طبیعی بودن نابرابری زنان را به چالش گرفت» و به طرزی کنایه‌آمیز و آمیخته با اعتراض گفته بود: «یا طبیعت تفاوت بزرگی را میان مرد و زن موجب شده است، یا تمدنی که تاکنون در جهان وقوع یافته، بسیار جانبدار بوده است» (رابینز، ۱۳۸۹: ۴۸-۴۹)، یکصد سال پس از دفاع ولستون کرافت، ویرجینیا وولف در کتابی به نام «اتاقی از آن خود» (۱۹۲۸ م.) به تأیید و ادامه روند اندیشگانی کرافت می‌پردازد. «این اثر به رغم آن که به معنای متعارف، اثری نظری نیست از دید بسیاری از منتقدان سرآغاز نقد فمینیستی به شمار می‌آید» (ویستر، ۱۳۸۲: ۱۲۶). وولف در این اثر بر این باور است که در یک جامعه مطلوب، افراد باید دو جنسی باشند، به عبارت دیگر، زنانگی و مردانگی وجود داشته باشد، اما هیچ یک بر دیگری غالب نگردد، چرا که در صورت غلبه هر یک از این احساسات، جامعه به سمت علایق آن جنسیت سوق می‌یابد.

در سال ۱۹۴۹ م. با انتشار کتاب «جنس دوم»، اثر نویسنده فرانسوی، سیمون

دوبوار، علایق فمینیستی بار دیگر ظاهر شد. دوبوار در این اثر -که از آن به عنوان بنیادی‌ترین اثر فمینیسم قرن بیستم یاد می‌شود- تصریح می‌کند که «جامعه‌فرانسه و دیگر جوامع غربی، مردسالارند، بدین معنا که تحت تسلط مردان‌اند» (برسلسر، ۱۳۱۶: ۲۰۱). او هم‌چنین معتقد بود که در طول تاریخ، زن همواره ابژه‌ای بوده است که سوژه‌ای به نام مرد او را تعریف کرده است، به همین دلیل از زن به عنوان «دیگری» تعبیر می‌شود. نه تنها وولف، کرافت و دوبوار، بلکه همه کسانی که طرفدار حقوق زنان بوده و هستند، بر این باورند که الگوهای نابرابر جنسیتی در حوزه‌های سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و خانوادگی «کارکردی است نه به واسطه طبیعت و سرشت، بلکه به واسطه طرز فکری است که مرد در آن به عنوان هنجار و مطلوب پنداشته شده، و زن نیز «دیگری» تعریف‌کننده اوست. موجودی که به دلیل تفاوت‌هایش با مرد، اهمیت او را تنفیذ و معتبر می‌سازد» (رابینز، ۱۳۱۹: ۱۹). به عبارت دیگر، فمینیست‌ها بر این باورند که ضوابطی که در جوامع بشری و در طول تاریخ پدید آمده‌اند «بر اساس تجربه و منافع مردان شکل گرفته‌اند و به طور کافی نیازهای زنان را به رسمیت نمی‌شناسند و تجربه‌های آنان را دربر نمی‌گیرند» (منسبریچ و دیگران، ۱۳۱۷: ۵۸).

یکی از مسائل عمده‌ای که فمینیست‌ها بر آن تأکید دارند، تفاوت معنا و کاربرد دو واژه «جنس» و «جنسیت» است، «جنس اصطلاحی است که برای اشاره به تفاوت‌های زیست‌شناسانه میان زن و مرد به کار می‌رود، اما جنسیت بر تفاوت‌های اجتماعی موجود در اکثر جوامع دلالت دارند و به انواع نابرابری، تعدی و استثمار میان دو جنس می‌انجامد» (ویستر، ۱۳۱۲: ۱۲۱-۱۲۲)، پذیرش این تفاوت، از سوی جامعه، کمک بزرگی به حل مسائل و مشکلات زنان و رفع نابرابری‌های موجود خواهد کرد، زیرا دیگر تفاوت‌های زیستی، دستاویزی برای کسب حقوق برتر اجتماعی برای مردان نخواهد بود. این مقاله ضمن بررسی مختصر فمینیسم و گرایش‌های آن، داستان‌های مرزبان‌نامه را از منظر نقد فمینیستی مورد نقد و واکاوی قرار می‌دهد تا نشان دهد که

آثار کهنی چون مرزبان نامه نیز از این زاویه قابل بحث و بررسی هستند و البته نتایجی که حاصل خواهد شد، جذابیت‌های تازه‌ای برای خوانندگان این دسته از آثار فراهم خواهد کرد؛ جذابیت‌هایی که محصول دقیق نگاه نو به آثار کهن ادبی هستند.

### گرایش‌های جنبش زنان

فمینیسم از ابتدای حرکت خود تاکنون، گرایش‌ها و گونه‌های متعددی داشته است که مهم‌ترین آن‌ها عبارتند از: «فمینیسم لیبرال»، «فمینیسم مارکسیستی»، «فمینیسم رادیکال»، «فمینیسم اگزیستانسیالیستی» و «فمینیسم پسامدرن». «همه این گرایش‌ها و گونه‌های مختلف، در مبانی فلسفی و شاخص‌های تئوریک کلی و عمومی، مشترک هستند» (زرشناس، ۱۳۸۲: ۲۴) و بر جنبه‌ای از حقوق زنان تأکید داشته‌اند اما، عقاید این گرایش‌ها گاه در تأیید یکدیگر و گاه در تضاد با هم بوده است، اما «توافق نداشتن درباره دلایل فرودستی زنان و تشخیص مناسب‌ترین راه برای دستیابی به آزادی «زن» مهم‌ترین عامل تفکیک نظریه‌های فمینیستی از یکدیگر است» (مرزیسی، ۱۳۸۰: ۱۱).

فمینیسم مارکسیستی یکی از این گرایش‌ها است که موقعیت خوار داشته شده زنان در جوامع طبقاتی را در تضاد کامل با نقش‌های برتر اجتماعی آنان در جوامع بدوی می‌داند. این دسته از فمینیست‌ها بر این باورند که پس از پیشرفت صنعت، کشاورزی و دام‌پروری، زنان چیرگی خود را در مناسبات اجتماعی از دست دادند، در این ساختار اقتصادی جدید، «مردان تأمین‌کننده امکانات اقتصادی و زنان تیماردار و انجام‌دهنده کار بی‌مزد خانگی دانسته می‌شوند. ماهیت تکراری خانه‌داری، زنان را به انزوا و روزمرگی می‌کشاند و آنان را به مردان وابسته می‌سازد» (حسینی و جهان‌بخش، ۱۳۸۹: ۹۶)، بنابراین فمینیست‌های مارکسیست خواهان حذف سرمایه‌داری برای رهایی زنان هستند، چرا که ادامه این روند موجب خواهد شد تا زنان همواره از لحاظ اقتصادی موجوداتی وابسته باقی‌مانند، از سوی دیگر نیز، «برای اطمینان از بر خورداری از چنین

حمایتی، باید بتوانند مردان را از لحاظ جنسی جذب کنند. این امر به نوبه خود، به فرهنگی منجر می‌شود که در آن مردانگی با کسب درآمد و زنانگی با ارائه خدمات جنسی و خانگی به مردان و پرورش بچه‌ها تعریف و تداعی می‌گردد» (منسیریح و دیگران، ۱۳۸۷: ۶۷).

فمینیست‌های اگزیستانسیالیست که تحت تأثیر نظریات سیمون دوبوار برای تغییر جایگاه زن از ابره‌ای (موضوع) منفعل به سوژه‌ای (فاعل شناسا) تفسیرگر تلاش می‌کنند، معتقدند دیگر زمان آن رسیده است که مسائل زنان از دریچه دید خود آنان به نمایش گذاشته شود، نه از زاویه دید مردانی که زن را نه به عنوان «من اصلی»، بلکه به عنوان «دیگری» می‌بینند.

رادیکال فمینیست‌ها که یکی از تندروترین گروه‌های فمینیستی هستند «بنیادی‌ترین شکل ستم در جوامع انسانی را، ستم بر زنان می‌دانند، به تعبیر دیگر، آنان معتقدند که موتور محرک تاریخ، دیالکتیک جنسیت، یعنی تلاش مردان برای تسلط بر زنان است» (نگاهی به فمینیسم، ۱۳۷۷: ۱۵). این گروه، ازدواج را از آن جهت که زن را به موجودی «خود دیگر بین» و مرد را به «من اصلی» تبدیل می‌کند، مورد انکار قرار می‌دهند (همان: ۱۶) و نظریه ازدواج آزاد و بدون مسئولیت حقوقی را مطرح می‌کنند، زیرا به اعتقاد آنان از این طریق، زنان از خوددیگربینی تاریخی رها خواهند شد اما، سوسیال فمینیست‌ها که بسیار متعادل‌تر از رادیکال فمینیست‌ها هستند، ریشه تبعیض بر ضد زنان را در نظام جنسیتی نابرابر و نظام اقتصادی و طبقاتی می‌دانند که همواره در جهت غلبه جنس مرد تلاش نموده است. «این گروه مدعی است که پایان یافتن سرمایه‌داری به خودی خود به رهایی زنان منجر نخواهد شد و زنان نباید از مبارزه برای رهایی خود از کنترل مردان دست بکشند» (آبوت و والاس، ۱۳۸۱: ۳۲).

فمینیست‌های پسامدرن نیز با تکیه بر روان‌شناسی رفتارگرایانه به حفظ ویژگی‌های زنانگی تأکید می‌ورزند و بر خلاف فمینیست‌های افراطی، ازدواج و

فرزندزایی را انکار نمی‌کنند زیرا از نظر آن‌ها، نه نفس ازدواج و نقش مادری، بلکه دسته‌ای خاص از روابط تحمیل شده بر زنان موجب بردگی زن در طول تاریخ شده است، به همین دلیل نظریه «مردان و زنان با تعاریف جدید» را پیشنهاد می‌کنند و معتقد به تشابه حقوق زن و مرد در خانواده و محیط اجتماعی‌اند (نگاهی به فمینیسم، ۱۳۷۷: ۲۰).

«فمینیسم لیبرال [نیز] ستم‌دیدگی زنان را پی‌آمد نابرابری حقوق سیاسی و اجتماعی زنان و مردان می‌داند و بر این باور بود که می‌توان با برابر کردن این حقوق، مشکل را از میان برداشت» (پاک‌نیا، ۱۳۸۹: ۱۰۸). نظام اجتماعی نابرابر، حوزه عمومی را از آن مرد و حوزه خصوصی را از آن زن می‌داند. این امر، نه تنها زنان را از حضور در عرصه‌های سیاسی و اجتماعی باز می‌دارد، از سوی دیگر آن‌ها را در خانه‌ها محبوس می‌سازد و با همه مشکلات عرصه خصوصی تنها می‌گذارد. تلاش برای تغییر وضعیت زنان و رهایی آنان از وابستگی و ضعف و هم‌چنین آماده نمودن بسترهای لازم برای داشتن حقوق یکسان - نه مشابه - با مردان، نقطه عطف همه گرایش‌های فمینیستی است. گرچه در برخی از این گرایش‌ها نگرش‌های تند و گاه مغرضانه‌ای نسبت به مردان وجود دارد، اما تجربه تاریخی فمینیست‌ها برای گسترش آن دسته از افکار تند درباره نقش‌های مادری و همسری زنان و حتی موقعیت‌های اجتماعی برتری طلبانه، ثابت کرده است که این افکار اغلب با شکست و محدودیت روبرو شده‌اند، به همین دلیل است که فمینیست‌های پسامدرن تعاریف جدیدی از نقش‌های زنان ارائه نموده‌اند، البته باید بر این نکته نیز اذعان نمود که تلاش‌های متفکران فمینیست برای ایجاد نگرش درست و واقع‌گرا درباره زنان - صرف نظر از دیدگاه‌های رادیکال - نتایج ارزنده‌ای نیز داشته است که در تمام وجوه زندگی زنان، رخ نموده است.

## نقد فمینیستی

جنبش فمینیسم به سرعت عرصه حرکت خود را از جامعه‌شناسی به سوی دیگر رشته‌ها، از جمله ادبیات سوق داد. انعکاس نگرش‌های فمینیستی در ادبیات موجب گردید که نه تنها جهان متن، به آرامی از تصویر قالبی و کلیشه‌ای درباره زن فاصله بگیرد، تغییر نگرش مخاطبان این متون، جهان خارج از متن را نیز تحت تأثیر قرار دهد (گرین و لیبهان، ۱۳۸۳: ۳۲۸). «نقد فمینیستی، ایدئولوژی موجود در آثار مردانه را مورد بررسی قرار می‌دهد و زن‌ستیزی (میزوژینی) نظام ادبی را آشکار می‌کند. در کل، کار نقد ادبی، تشریح ادبیات است و نقد فمینیستی رابطه بین ادبیات و ایدئولوژی فمینیستی را کشف می‌کند» (تلخابی، ۱۳۸۴: ۱۱). از آن رو که منتقد فمینیست بر این باور است که محصولات ادبی یک جامعه مرد سالار، مؤلفه‌های دلخواه جنس مذکر را در خود منعکس می‌کنند و در چنین آثاری، مرد به عنوان «من اصلی» و هنجار مطلوب مطرح می‌گردد و زن، یا به کلی نادیده گرفته می‌شود یا در بهترین حالت ممکن، به عنوان شخصیتی فرعی و در حاشیه به نمایش گذاشته می‌شود. بنابراین کار نقد فمینیستی این است که یادآور شود، آنچه در آثار ادبی چنین جوامعی دیده می‌شود، حاصل تسلط جهان بینی مردانه است و نگاه جانبدارانه نویسنده، که خود نتیجه مستقیم ارزش‌های فرهنگی و اجتماعی خاص یک دوره زمانی ویژه است، چنین شکاف عمیقی میان تصویر ارائه شده از زن و مرد در آثار ادبی پدید آورده است؛ شکافی که حقیقی نیست، بلکه بازتاب دقیق همگون‌سازی جنس و نقشی است که جامعه مرد سالار به افراد القا نموده است.

## مرزبان‌نامه و داستان‌های زنانه

مرزبان‌نامه از جمله آثار ارزشمندی است که پس از قرن‌ها، هنوز هم ارجح و اعتباری درخور ستایش دارد. بسیاری، تألیف این کتاب را مربوط به قرن چهارم می‌دانند اما،

«بررسی محتوای حکایات این کتاب نشان می‌دهد که این حوادث مربوط به ایران پیش از اسلام و حتی دوره‌های بسیار کهن تر از آن است» (رضایی، ۱۳۸۹: ۵۱). مهدی رضایی در مقاله‌ای تحت عنوان «مرزبان نامه، یادگاری از ایران عهد ساسانی» دلایل چندی برمی‌شمرد که اثبات می‌کند کتاب مرزبان نامه به احتمال قریب به یقین مربوط به عصر انوشیروان ساسانی است، از جمله این دلایل یکی این است که درباره «خسرو» که نام انوشیروان است در مرزبان نامه حکایات زیادی وجود دارد و دیگر این که اسم هیچ یک از شاهان پس از خسرو انوشیروان در مرزبان نامه نیامده است» (همان: ۵۳)، پس از آن دو نفر - غازی ملطیوی (اواخر قرن ششم) و وراوینی (اوایل قرن هفتم) - بدون این که از کار هم خبر داشته باشند این کتاب را به نثر فارسی برگردانده‌اند (شمیسا، ۱۳۸۶: ۱۳۲) مرزبان نامه وراوینی تلخیصی از حکایات اصلی کتاب است اما، برگردان فارسی غازی ملطیوی که روضه العقول نامیده شده است، اصل کتاب مرزبان نامه، بدون تغییر است.

اگر چنان که گفته‌اند، کتاب مرزبان نامه را پاسخی در برابر کلیله و دمنه هندی بدانیم، باید این مسئله را نیز بپذیریم که اگر چه ریشه حکایت‌های این کتاب، ایرانی و فارسی است، اما به هر روی، از حکایت‌ها و قصه‌های سرزمین هند نیز متأثر بوده است. یکی از وجوه مضمونی مرزبان نامه را که می‌توان متأثر از اندیشه‌های تمدن هند دانست، زن ستیزی و ارائه افکار مردسالارانه است. گرچه شدت زن ستیزی در کتاب مرزبان نامه قابل مقایسه با همتای هندی آن نیست، اما وجود این افکار را در این اثر نمی‌توان انکار نمود. «در این کتاب، زنان در نقش‌های مختلفی نمود می‌یابند و در بسیاری از موارد در محور اصلی داستان قرار دارند. نویسنده مرزبان نامه ضمن نسبت دادن ویژگی‌های متفاوت به شخصیت زنان، آن‌ها را وارد داستان‌هایی می‌کند که عموماً یادآور زمان و مکان دوره نگارش آن می‌باشند» (برزگر ماهر، ۱۳۸۹: ۷۱).

تاریخ شکل‌گیری افکار زن‌ستیز (میزوژینی - Misogyny) را به ارسطو و یونان



قدیم می‌رسانند» (حسینی، ۱۳۸۱: ۱۱۷). پس از این تاریخ نیز همواره در تمام طول سالیان عمر بشر، و در زندگی تمام اقوام و ملت‌ها، افکار و اندیشه‌های مرد سالارانه بر زندگی انسان تسلط داشته‌اند و تبدیل به نوعی الگوی فکری گردیده‌اند که عدول از آن نیاز به ایجاد بسترهایی داشته است که تا روزگار معاصر و پیش از جنبش اجتماعی زنان امکان پذیر نبوده است. در ادبیات فارسی نیز آثار بسیاری را می‌توان در دسته آثار زن‌ستیز قرار داد که هر یک انعکاس افکار جمعی و اندیشه مسلط روزگار زندگی شاعر یا نویسنده‌ای بوده است که این افکار و اندیشه‌ها را در اثر خویش منعکس نموده است. کتاب مرزبان‌نامه، اگرچه به کلی اثری زن‌ستیز نیست، در نگاهی جامع، تصویری دقیق و مطابق واقع نیز از زن ارائه نمی‌دهد، بلکه اغلب به ستایش زیبایی چهره و بیکر زنان قناعت می‌کند و در ارائه صفات درونی آنان نیز غالباً به اطاعت از همسر، اطاعت از پدر و دلسوزی نسبت به فرزند اشاره می‌کند که در واقع صفات تأیید شده یک جامعه مرد سالار است. در کنار این مضامین، برخی از داستان‌ها نیز به خردمندی و فراست این زنان اشاره دارد که از دیدگاه نقد فمینیستی بسیار مورد توجه است. به طور کلی داستان‌هایی که زنان در آن حضور دارند در این اثر قابل تقسیم‌بندی به دو گروه هستند: داستان‌های زن‌ستا و داستان‌های زن‌ستیز. به طور کلی از چهل و هشت حکایت مرزبان‌نامه، در شانزده حکایت، شخصیت‌های زن نیز حضور دارند اما، از آن میان، در دو حکایت، برای شخصیت زن هیچ صفتی آورده نشده است. در واقع شخصیت‌های زن در این دو حکایت عملی انجام نمی‌دهند و فقط در حاشیه داستان حضور دارند اما، در چهارده داستان دیگر، به صفات مثبت و منفی زنان اشاره گردیده است. در داستان بیچه زاغ و زاغ، دو شخصیت مؤنث حضور دارند، بنابراین به طور کلی در این چهارده حکایت، پانزده شخصیت مؤنث حضور دارند که نام‌ها و صفات آنان بدین شرح است:

نام داستان	شخصیت زن	صفات برجسته
هنبوی و ضحاک	هنبوی	شجاع، زیرک
خره‌نماه و بهرام‌گور	دختر خره‌نماه	زیبا روی، مطیع و فرمانبردار
روباه و بط	بط ماده	ساده لوح
دهقان با پسرش	همسر دهقان	دانا، عاقبت‌اندیش
شاه اردشیر با دانای مهران به	دختر شاه اردشیر	زیباروی، دانا، سخنور
موش و مار	مادر موش	دلسوز نسبت به فرزند، محتاط
مرد بازرگان با زن خویش	زن بازرگان	وابستگی شدید اقتصادی به مرد
بچه زاغ با زاغ	مادر زاغ	عاقبت‌اندیش، مایل به برتری زن در روابط زناشویی
بچه زاغ با زاغ	بچه زاغ	زیباروی، مایل به حفظ جایگاه معهود مرد در روابط زناشویی
زن دیبا فروش و کفشگر	زن دیبا فروش	زیباروی، خیانت‌کار، دغاپیشه
دزد دانا	زن روسپی	بدکردار
جولاهه با مار	زن جولاهه	زیباروی، معصوم و پاکدامن
درو دگر با زن خویش	زن درودگر	زیباروی، خیانت‌کار، دغاپیشه
ایراجسته با خسرو	ایراجسته	زیباروی، معصوم و پاکدامن
آزاد چهره و ایرا	ایرا	دانا، سخنور

از میان این پانزده شخصیت، تنها سه تن از آن‌ها (هنیوی، ایراجسته و ایرا) با نام خود در داستان مطرح شده‌اند و وجه مشخصه و شناسایی دیگر شخصیت‌ها، فرزند کسی بودن، مادر کسی بودن یا همسر کسی بودن است، بدون این که به نام آن‌ها اشاره‌ای شود. این موضوع از آن جهت که زن را دارای هویتی مستقل از فرزند، مادر یا همسر بودن نمی‌داند، از دیدگاه نقد فمینیستی اهمیتی ویژه دارد، چرا که اولین تلاش فمینیست‌ها برای احیای نقش مستقل و فراموش شده زنان است، فارغ از این که به چه کس یا کسانی وابسته باشند.

بر خلاف شعر کلاسیک فارسی که چهره‌ای آرمانی از زن ارائه می‌داد و او را همچون معشوقی دست‌نایافتنی به تصویر می‌کشید که شیوه حضورش در شعر شاعر هیچ ارتباط حقیقی‌ای با زن واقعی اجتماع نداشت (عسکری حسنکلو، ۱۳۸۷: ۴۶)، در متون نثر، تصویر واقعی‌تری از زن و شرایط اجتماعی و فرهنگی‌ای که در آن می‌زیسته، ارائه گردیده است. زنانی که اندیشمند و سخنور بوده‌اند، ستایش شده‌اند و زنان نابکار و فریبکار، مورد نکوهش قرار گرفته‌اند، چنان که این نوع نگاه را به شخصیت‌های مرد نیز می‌توان دید. در کتاب مرزبان‌نامه نیز زنانی از هر دو دسته ستایش شده و نکوهش شده وجود دارند اما، گاهی می‌توان نگاهی مغرضانه را نسبت به زن و موقعیت اجتماعی او در این کتاب یافت که محصول دیدگاه نویسنده و البته جامعه مردسالاری است که برای حفظ بنیان‌های فکری خویش، زنان را در موقعیت‌های خوار داشته شده به تصویر می‌کشد. در داستان‌هایی همچون دهقان و پسرش نمونه دقیق این دیدگاه را می‌توان دید. همسر دهقان که زنی نیکورای و دوران‌دیش است، فرزندش را ارشاد می‌کند اما، پسر در پاسخ محبت مادرانه او، زنان را خوارتر از آن می‌داند که بتوان رازها را با آن‌ها در میان نهاد و آن‌ها را در مقام شنونده پذیرفت. علاوه بر این، در حکایت موش و مار نیز، موش نصیحت مادر را نادیده می‌گیرد و نظر او را بسیار محتاطانه و از موضع ترس می‌داند، به همین دلیل است که راه خود را می‌رود و به نظر مادرش وقعی نمی‌نهد. ریشه

خلق و بسط چنین اندیشه‌هایی درباره زن را باید در قصه آفرینش انسان دانست که زمینه را برای فرهیختگان جامعه مردسالار فراهم نمود تا انسانیت را از دو قطب اصیل (مرد) / غیر اصیل (زن) بنگرند و نظام جنسیتی دو قطبی‌ای را بنیاد نهند که «بر اساس ساختارهای زیستی، زن را حاوی عاطفه و مرد را صاحب خرد می‌داند» (حقدار، ۱۳۸۰: ۶۱). این تقسیم بندی، آن‌گاه مورد اعتراض فمینیست‌ها قرار می‌گیرد که مردان جامعه مردسالار از این موضوع به نفع خود و برای خوارداشت موقعیت زنان استفاده می‌کنند و سهم خود را از خرد و فرزاندگی بیش از زنان می‌دانند، به همین دلیل زنان را سخیف عقل دانسته و از شرکت در امور مهم باز می‌دارند.

### بررسی داستان‌های مرتبط با زن در مرزبان‌نامه

#### الف) داستان هنبوی با ضحاک

«شنیدم در عهد ضحاک که دو مار بر کتف او برآمده بود و هر روز تازه جوانی بگرفتندی و از مغز سرش طعمه آن دو مار ساختندی روزی قرعه، به نام شوهر و پسر و برادر زنی به نام هنبوی افتاد، هنبوی ناله کنان به درگاه ضحاک رفت چنان که آواز فریاد او در ایوان ضحاک پیچید. ضحاک دستور داد از میان آن سه نفر، یکی را انتخاب کند تا از این حکم معاف گردد. زن، برادر را بر می‌گزیند، زیرا می‌داند که وجود شوهر و فرزند بار دیگر می‌تواند برای او تکرار شود، اما وجود برادر از پدر و مادری که وفات یافته‌اند، امکان‌پذیر نیست (ور/وینی، ۱۳۸۱: ۵۰). هنبوی در این داستان، زنی کنش‌گر و پویا است که در برابر حکم ضحاک ساکت نمی‌نشیند و به ناله و فریاد می‌خواهد که این حکم لغو شود. از سوی دیگر دلایل او برای انتخاب برادر و برگزیدن مهر او بر مهر همسر و فرزند، به نوعی هوشیاری و ذکاوت او را به تصویر می‌کشد. این داستان از آن جهت که حول محور شخصیت هنبوی می‌گردد از دیدگاه نقد فمینیستی، داستانی ارزشمند است، زیرا در اغلب داستان‌های مرزبان‌نامه، زنان به واسطه «مادر کسی بودن» یا «همسر

کسی بودن» است که مطرح می‌گردند. در این داستان نیز گرچه هنبوی هم همسر است و هم مادر، اما در عنوان داستان، نام او در یک ترکیب مانند «داستان زن ...» یا «داستان ... و مادرش» قرار نگرفته است، بلکه به عنوان شخصیتی مستقل مطرح شده که اتفاقاً فرجام زندگی سه مرد، به هوشیاری و ذکاوت او بسته است.

این داستان از منظر فمینیسم پسامدرن قابل بررسی است، زیرا فمینیست‌های پسامدرن در مبارزه با تعریف سنتی از زن و مادر به این باور رسیده‌اند که نباید زنان را از ایفای نقش همسری و مادری منع کرد، بلکه باید به آن‌ها آموخت که «نبايد خود را در قالب این نقش‌ها محدود کنند و ایفای نقش‌های دیگر را به بهانه تصویر تحمیل شده زنانگی برای خود ممنوع سازند» (میشل، ۱۳۷۷: ۱۳۱). در نگره‌ای مرد سالار، انتظار می‌رود که هنبوی مهر فرزند یا همسر را برگزیند، چرا که نقش مادری و همسری تنها نقش‌های تعریف شده برای او هستند، اما هنبوی به شکلی هنجارشکنانه و البته زیرکانه، برادر را برمی‌گزیند. همین انتخاب خلاف هنجارهای مورد انتظار از زن است که پیکره داستان را می‌سازد و موجب عفو هر سه مرد از سوی ضحاک می‌گردد. علاوه بر این‌ها او زنی قوی‌دل و شجاع است که به هر طریق جسارت دادخواهی را در خود می‌یابد و در برابر حکم صادر شده، ساکت نمی‌نشیند.

ویل دورانت در کتاب تاریخ تمدن به واقعه‌ای تاریخی همچون داستان هنبوی و ضحاک اشاره می‌کند و معتقد است که «به این علت، زن، برادرش را از مرگ نجات می‌دهد که در دوران مدنیت قدیم، برادر نزد زن گران‌تر از شوهر بوده و این سنت مربوط به زمانی است که روابط خانوادگی چندان شکل نگرفته بود و زنان با پدران و برادران خود می‌زیسته‌اند و روابط مهر و محبت میان برادر و خواهر به طور کلی شدیدتر از روابط بین زن و شوهر بوده است» (دورانت، ۱۳۸۱: ۴۰). پذیرش این اندیشه، تضادی با دیدگاه فمینیستی درباره انتخاب هنبوی ندارد چرا که در هر صورت، هنبوی با جسارت اعتراض و پس از آن انتخاب آنچه بیش از همه دلخواه اوست، نشان می‌دهد که

شخصیتی چند بعدی و پویاست که البته مورد تأیید فمینیست‌ها نیز می‌باشد.

### ب) داستان خره‌نماه با بهرام گور

بهرام گور برای شکار به بیرون از شهر رفته است، ناگهان طوفان سختی در می‌گیرد که شاه مجبور می‌شود به خانه‌ای در آن حوالی پناه ببرد. صاحب خانه بهرام گور را نمی‌شناسد، اما از او پذیرایی می‌کند. شاه پس از صرف غذا و شراب، از خره‌نماه می‌خواهد که اگر کنیزکی زیباروی دارد، او را همنشینش گرداند. خره‌نماه در برابر تقاضای مهمان، به یاد دخترش می‌افتد، بنابراین «برخواست و به پرده حرم خویش درآمد. دانست که دختر او به وقایه صیانت و پیرایه خویشتن‌داری از آن متحلی‌تر است که اگر او را با اقامت این خدمت نشاند، زبانی دارد و چهره عصمت او چشم‌زده هیچ وصمتی گردد» (وراوینی، ۱۳۸۱: ۶۰ تا ۶۳). خره‌نماه در این داستان در قالب مردانی رخ نموده است که زن را به واسطه صفاتی چون صیانت، خویشتن‌داری و عصمت می‌ستایند، اما اگر این صفات را توجیهی برای فرستادن دختر نزد مهمان به شمار بیاوریم، موضوع به شکلی دیگر تعبیر می‌گردد. از سوی دیگر نگاه بهرام گور به زن در این داستان، نگاهی کاملاً ابزاری و از زاویه دید کسانی است که زن را کالایی مطلوب و هدفی خواستنی می‌بینند، اما از دیدگاه نقد فمینیستی، زنان در چنین نقش‌هایی بین «چیز بودن» و «انسان بودن» در نوساند و نگاه جامعه مردسالار به چنین زنانی، به عنوان یک شیء دلپسند، دلپذیر و سرگرم‌کننده و خدمت‌گزار و وسیله ارضای شهوت است (تلخابی، ۱۳۸۴: ۸۷). دختر خره‌نماه در این داستان، همان چیزی است که جامعه مردسالار از یک زن «خوب» انتظار دارد. او شکلی از همان باور تزریق شده به رگ جامعه است که در قامت یک زن خویشتن‌دار و فرمانبردار جلوه می‌کند و به پاس زیبایی و فرمانبرداریش لایق همسری شاه است. دختر خره‌نماه در این داستان، شخصیتی ایستا و یک بعدی است که از دید مردی چون بهرام گور، همچون شیئی

خواستنی و دلپذیر، وسیله‌ای برای سرگرمی است و از دید مردی چون خره‌نماه، دختری خویشتن‌دار و معصوم است که اگر در مقام شیء هم قرار بگیرد به دلیل همین صفات نیک، خدشه‌ای بر عصمت او وارد نخواهد شد. هیچ یک از این دو دیدگاه از منظر نقد فمینیستی مورد پسند و تأیید شده نیستند. تصویر ارائه‌شده از زن در این داستان، منطبق با منطق نرینگ‌سیستم متافیزیکی کهن است که در آن، زن موجودی منفعل و بی‌تحرک محسوب شده و مرد به واسطه جایگاه خلقتی خود، برتر از زن و مالک آن معرفی گردیده است. در این تعبیر، زن موجودی ضعیف، ناقص و طفیلی مرد معرفی شده و رسیدن به مرحله کمال را در کنار مرد و با سیطره جنسی و اجتماعی او امکان‌پذیر دانسته است (حقدار، ۱۳۸۰: ۶۵-۶۶). از سوی دیگر با توجه به این که مرزبان‌نامه متعلق به فرهنگ پیش از اسلام و آیین مانوی و مزدکی بوده است، در این آیین‌ها در باب مهمان‌نوازی می‌گفتند که هیچ چیز را نباید از مهمان دریغ داشت. همین اصل مهمان‌نوازی این طایفه است که می‌تواند توجیه‌گر آن همه لطف دهقان نسبت به بهرام‌گور باشد (رضایی، ۱۳۸۹: ۶۵). این نوع نگاه به زن، نشان از آن دارد که زن نیز در ردیف سایر اموال صاحب‌خانه بوده است که قابل بخشش به مهمان و البته نشانه‌ای از لطف و کرم میزبان بوده است.

#### پ) داستان روباه با بط

روباهی در مجاورت جفتی بط خانه داشت، روباه به بیماری جرب مبتلا شد؛ بیماری که تنها درمانش خوردن جگر بط بود. این مسأله موجب شد که روباه مترصد فریفتن یکی از آن دو بط گردد. اتفاقاً روزی بط ماده را دید و به او گفت: با وجود همه صفات نیکی که در تو می‌بینم، باخبر شده‌ام که شوهر تو قصد برگزیدن همسری دیگر دارد. بط ماده اندوهگین شد، اما گفت: «حق، جلّ و علا، زنان را در امور معاشرت محجور حکم شوهران و مجبور طاعت ایشان کردست، کَمَا قَالَ عَزَّ مِنْ قَائِلٍ: الرَّجَالُ

قَوَّامُونَ عَلَى النَّسَاءِ، چه توان کرد؟ من نیز بر وفق احکام شرع گوش فرا حلقهٔ انقیاد او دارم و با مراد او بسازم» (ور/وینبی، ۱۳۸۱: ۱۵۳). روباه در دل بط ماده، وسوسه می‌افکند که اگر پیوند مزاجت با بط نر را فراموش کند، او را با جفتی می‌پیوندد که روزگار همچون اوئی نیافریده است، اما بط ماده معتقد است که؛ همسر من می‌تواند تا چهار زن را به نکاح خود درآورد و حتی اگر زنی که قرار است هووی من باشد راه نیکویی با من را برنگزیند من تحمل او را بر خود واجب می‌بینم. با وجود این، سرانجام بط ماده مجذوب وسوسهٔ روباه می‌شود و از او راه چاره‌ای می‌جوید. روباه وعدهٔ گیاهی را به بط ماده می‌دهد که به وسیلهٔ آن بتواند همسرش را نابود کند. بط ماده دو روز منتظر روباه می‌ماند، اما از او خبری نمی‌شود. بنابراین به خانهٔ روباه می‌رود. روباه که فرصت را مناسب می‌بیند، جگرگاه بط ماده را می‌درد و بدین ترتیب از ملمات بط، حیات روباه میسر می‌گردد (همان: ۱۵۳).

در آغاز داستان، روباه به قصد فریب، بط را می‌ستاید و از اوصافی چون کدبانویی و خانه‌داری او نام می‌برد. این نکته از لحاظ نقد فمینیستی از این جهت مورد توجه است که گویی جز کدبانویی و خانه‌داری صفتی پسندیده‌تر در زنان دیده نمی‌شود و تمام شایستگی‌های آنان در چارچوب مطبخ به ظهور می‌رسد، البته از صفات دیگری چون نظیف‌الطرف (پاکدامن) و اریح‌العرف (پاکیزه‌خو) نیز نام می‌برد، اما به دلیل این که این ستایش‌ها برای فریب اوست، ارزشی ندارند، زیرا «روباه با گفتن سخنان ستایش‌آمیز سعی در تحریک احساسات زنانهٔ بط دارد تا به این شیوه بتواند به مقصود خود نائل شود چرا که زن‌ها بر اساس فطرت خود نیاز دارند احساس ارزشمند بودن کنند و از مردها بشنوند که نقش مهمی را در زندگی ایفا می‌کنند» (برزگر ماهر، ۱۳۸۹: ۱۶). تعدد زوجات نکتهٔ دیگری است که همواره در شرع و عرف محل بحث بوده و تاکنون نیز مخالفان و موافقان آن به تفاهم نرسیده‌اند. بط ماده در مقابل فریب‌های روباه برای قطع پیوند از بط نر و پیوستن به جفتی دیگر، خود را نمی‌بازد و به نوعی باور وفاداری به



پیوند ازدواج، او را بدین کار وا می‌دارد. فمینیست‌ها بر این باورند که «جامعه نرینگان، زنان وفادار را می‌ستاید، اما باور اخلاقی وفاداری، برخاسته از فرهنگ خاص جامعه و اصول اخلاقی حاکم بر آن است، وفاداری امری دوجانبه است، اما فرهنگ مرد محور، همواره از زنان توقع وفاداری دارد و ضرورت آن در مورد مردان، به نحوی، همواره در سایه نگه داشته شده است» (تلخایی، ۱۳۸۴: ۸۷). به عبارت دیگر تجدید فراش مرد، از آن جهت که خدشه‌ای عمیق بر باور اخلاقی وفاداری وارد می‌کند، از سوی منتقدان فمینیست مورد انکار قرار می‌گیرد. همین امر از نظر دین اسلام نیز تا حدود بسیار زیادی پذیرفته شده است، زیرا در سوره نساء و از ظاهر آیه سوم چنین بر می‌آید که جواز چند همسری از نظر اسلام صادر شده است، اما حقیقت این است که «قرآن، در خصوص جواز ازدواج با چند زن، آن را مشروط به حفظ عدالت کامل نموده است، یعنی اگر نمی‌توانید عدالت را رعایت کنید به همان یک همسر اکتفا کنید تا از ظلم و ستم بر دیگران برکنار باشید. بنابراین تعدد زوجات در اسلام موارد خاص و با شرایط سنگین و در حدود معین مجاز شمرده شده است» (رمضان نرگسی، ۱۳۸۴: ۱۵۲). بط ماده نیز بر همه این امور واقف است، اما استدلال او این است که همسر من قطعاً توان برقراری چنین عدالتی را داشته است که قصد برگزیدن زن دیگری دارد.

بط ماده گویی بر همه احکامی که او را به بند می‌کشند احاطه دارد، اما توان رد آن‌ها را در خود نمی‌بیند، چرا که آن‌ها را حکم شرع و خدشه ناپذیر می‌بیند. بط ماده در این داستان با بیان آیاتی از قرآن، انفعال خود را توجیه می‌کند و زنان را در امور شرع دست بسته حکم شوهر می‌بیند، به همین دلیل تحمل شرایط پیش آمده را بر خود واجب می‌بیند. سرانجام روباه به آرامی و با حيله در دل بط رخنه می‌کند، تا این که او را وادار به افکاری تخریب‌گرانه می‌کند. او می‌خواهد بط نر را از میان بردارد تا صورت مسأله را به کلی پاک کرده باشد. ترس از فروپاشی زندگی مشترک و از دست دادن همه عواطف شوهر، از جمله اموری است که برای یک زن می‌تواند بسیار واهمه برانگیز باشد که گاه

از سوی برخی به «حسادت زنانه» تعبیر می‌شود. فمینیست‌ها معتقدند از آن رو که برای احساسات، غرایز و تمایلات زنانه در نظام مرد محور، حد و اندازه‌هایی تعیین شده است، «بر [برخی] از ویژگی‌ها و احساسات مشترک و انسانی او با مردان نام‌های دیگری نهاده‌اند. مثلاً همان احساسی را که نزد مردان «غیرت» نامیده‌اند و برای حفظ بنیان خانواده بسیار سودمند شمرده‌اند، در نزد زنان، «حسادت» نامیده‌اند و نکوهش بسیار کرده‌اند» (توکلی، ۱۳۸۲: ۶۰). در این داستان نیز، افکار زنانه بط ماده برای از میان برداشتن بط نر، به نوعی حسادت زنانه به شمار می‌آید، اما اگر همین موضوع از بط نر سر می‌زد، حسی موجه و منطقی به نظر می‌رسید. البته هدف اصلی داستان، نکوهش ساده‌لوحی و کوتاه‌نظری است اما، انتخاب بط ماده به عنوان شخص ساده‌لوح و فریب‌خورده و هم‌چنین نظر او درباره تجدیدفرایش مرد و انفعال و پذیرش او در برابر این مسأله، موضوع را از دیدگاه نقد فمینیستی قابل بحث و بررسی کرده است.

چند همسری نه تنها پس از ظهور اسلام، حتی بسیار پیش‌تر از آن در ایران وجود داشته است. «در امپراتوری ساسانی [نیز] شماره زنانی که یک مرد می‌توانست اختیار کند از لحاظ حقوق نظری محدود نبوده است و اختیار زنان متعدد، در عمل بسته به میل مرد و قبل از هر چیز منوط به بنیة مالی او بوده است» (آزاد، ۱۳۵۷: ۱۰۰). بنابراین با توجه به چنین فضای فرهنگی و اجتماعی، انفعال زنان در برابر چنین حکمی، امری غریب نبوده است، زیرا آنچه بیش از هر چیز زمینه را برای پذیرش صرف یک اندیشه یا مقابله با آن فراهم می‌کند، بسترهای فرهنگی جامعه است. چنین به نظر می‌رسد که در روزگار نگارش اصل کتاب مرزبان‌نامه و حتی برگردان فارسی آن در قرن ششم، فضای فکری جامعه، حق اعتراض بر ضد چنین اموری را از زنان سلب کرده است، چرا که «هر ساخت فرهنگی، بافت ادبی ویژه‌ای دور خود می‌تند و حضور فرد در متن ادبی جدا از نحوه حضورش در صحنه فرهنگی نیست» (میلانی، ۱۳۷۵: ۱۱۹). این که بط ماده به عنوان نمادی از یک زن، در برابر احتمال تجدید فرایش همسرش خود را محکوم به

پذیرش می‌داند، انعکاسی از واقعیت‌های اجتماعی آن دوره، دربارهٔ زنان است.

#### ت) داستان شاه اردشیر و دانای مهران به

شاه اردشیر دختری داشت که در زیبایی و پاکدامنی یگانهٔ روزگار بود. هنگامی که این دختر به سن بلوغ رسید، بسیاری از بزرگان اطراف جهان به خواستگاری او آمدند، اما او هیچ یک را نمی‌پذیرفت. شاه اردشیر از این موضوع نگران شد و خطاب به دختر گفت: «ای دختر دانی که شوی آرایش زنان است و صوان حال و پیرایهٔ روزگار ایشان و اگرچه توفخر امهات و آبائی از شوهر ابا کردن و تأنق و تأبی زیادت نمودن در این باب از صواب دور می‌نماید و طوال‌المکث دختران در خانهٔ پدران بدان آب زلال مشبهست که در آبگیر زیاده از عادت بماند. ناچار رایحهٔ آن از تنتی خالی نباشد و صاحب شریعت که در معبئهٔ حال آفت آن شناخت، مرگ را به حال ایشان لایق‌تر از زندگانی شمرد و گفت: صلوات الله و سلامه علیه: نعم الختن القبر (چه داماد خوبی است گور) و نغز گفت آن که گفت: کرا در پس پرده دختر بود / اگر تاج دارد، بداختر بود» (ور/وینی، ۱۳۱۸: ۱۸۲)، اما دختر که بهره‌ای از خرد و کیاست دارد در جواب پدر می‌گوید:

«پسران نعمت‌اند و نعمت این جهانی سبب حساب و بازخواست باشد و دختران محنت‌اند و محنت این جهانی مظنهٔ مغفرت و ثواب» (همان) سرانجام، دختر ویژگی‌های همسر مطلوبش را به پدر می‌گوید و پدر بر خود واجب می‌بیند که چنین پسری برای دخترش بیابد، در نهایت همسری با همان ویژگی‌ها که مطلوب دختر است، برای او می‌یابد و آن دو با هم ازدواج می‌کنند (همان: ۱۸۲-۱۸۳).

شاه اردشیر را نمی‌توان به طور کامل، شخصیتی زن‌ستیز به شمار آورد، گرچه کلام او سرچشمه گرفته از افکاری زن‌ستیزانه است، اما در عمل نمی‌توان او را به طور مطلق زن‌ستیز دانست، زیرا گفت‌وگوی او با دختر - اگرچه با لحنی تند و تیز - نشان از آن دارد که اگر نه به طور کامل، اما تا حدودی نظر زنان شنیده می‌شده است و گاهی نیز

می‌توانسته ثمر بخش باشد. بیان معیارهای ازدواج از طرف دختر و پذیرش آنها از سوی پدر و عزم بر یافتن چنین فردی، نقطه عطفی در روند فکری شاه اردشیر به شمار می‌آید؛ زیرا او که در ابتدا در کلامی بسیار گزنده، شاهی را با وجود داشتن فرزند دختر، بداختری می‌داند و گور را بهترین شریک برای دختران می‌داند، در نیمه‌های داستان، به گفت و گو با دختر می‌نشیند و حرف‌های او را نیز می‌شنود و البته بدان‌ها جامه عمل می‌پوشاند. همین مسأله است که نگاه مطلقاً زن ستیز را از او تا حد بسیار زیادی دور می‌کند.

دختر شاه اردشیر را زنی زیرک و هوشیار می‌بینیم که راوی را وا می‌دارد که او را به صورت انسانی چند بعدی و در عین حال پویا و فعال به تصویر بکشد. زنی که در این داستان حضور دارد، علاوه بر زیبایی‌های ظاهری و خویشتن‌داری و پاکدامنی، که برای غالب زنان مثبت داستان‌های مرزبان نام‌ه ذکر شده است، زنی خردمند و باهوش است که با وجود سرزنش‌های پدر، که شاه مملکت است، تن به آنچه برای او مقدر می‌شود، نمی‌دهد. او زنی است که برای ازدواج معیارهای خاص خود را دارد و پدر را نیز وامی‌دارد که به دیدگاه‌های او احترام بگذارد. زن این داستان در روزگاری که زنان در امر ازدواج و انتخاب همسر رویکردی کاملاً منفعلانه داشته‌اند، به شکلی پویا و هنجارشکنانه، خواسته‌ها و معیای خود را مطرح می‌کند و پذیرش ازدواج را منوط و مشروط به یافتن چنین کسی می‌داند. این شخصیت زنانه، از منظر فمینیست‌های پسامدرن، از آن رو که بایدها و نبایدهای خود را به «تعریفی که مردان روزگار او از جنس زن» ارائه کرده‌اند محدود نمی‌کند و جسارت بیان خواسته‌های خود را به بهانه «زنانگی» از خود دور نمی‌گرداند، شخصیت مهمی به شمار می‌آید. این زن شخصیتی مستقل است که خود را «ملک طلق شوی» نمی‌داند و برده ایده‌های مردمحور فضای زندگی خود نمی‌شود (وولف، ۱۳۸۳: ۷۴).

زن در این داستان نه تنها از زیبایی‌های ظاهری بهره‌مند است، با حفظ عزت نفس

خود در برابر جملات تند و تیز پدر (اردشیر) به ایراد سخنانی می‌پردازد که نشان از قوه تفکر اوست. او در این داستان ثابت می‌کند که «آن چه زن نیاز دارد آن نیست که به عنوان یک زن، حکم براند، بلکه می‌خواهد طبیعتی باشد که رشد می‌کند، ذهنی باشد که قدرت تشخیص دارد و روحی باشد که آزادانه و بدون مانع زندگی می‌کند» (مشیرزاده، ۱۳۱۵: ۱۸-۱۹). او همه این توانایی‌ها را در خود ذخیره کرده است؛ توانایی‌هایی که در صورت فراهم بودن بسترهای لازم، ظهور و بروز می‌یابند. نکته قابل تأمل درباره این داستان، میزان تأثیرگذاری دختر شاه اردشیر در ازدواج و بیان معیارهای خویش است. به نظر می‌رسد که داشتن حق چنین اظهارنظرها و تأثیرگذاری‌هایی در خاندان شاهی و طبقات بالای اجتماع، گاهی امکان‌پذیر بوده است اما، اگر این کتاب را محصول دوران سلطنت ساسانیان بدانیم، زنان طبقات پایین اجتماع از چنین حقی محروم بوده‌اند، زیرا زن در ساختار اجتماعی قدیم «شخصیت حقوقی نداشت یعنی شخص فرض نمی‌شد و از هر لحاظ تحت سرپرستی و قیمومیت رئیس خانوار که کتک ختای یا کدخدای نامیده می‌شد، قرار داشت» (آزاد، ۱۳۵۷: ۹۴). بنابراین تصمیم‌گیری درباره ازدواج دختران نیز بر عهده سرپرست آن‌ها بوده نه خود آن‌ها.

### ث) داستان بچه زاغ بازاغ

زاغی، دختری داشت «پاکیزه خلقت که در جلوه‌گاه جمال خویش، طاووس را خیره کردی» و مرغان در هر چمنی همچون بلبل نوای او می‌نواختند... از آن میان، بومی، کسی را به خواستگاری دختر زاغ فرستاد. مادر به دختر گفت: با این که خواستگاران بسیاری داری لیکن می‌خواهم تو را به شوهری دهم چنان که فرمان‌پذیر و زیر دست تو باشد و پای از اندازه گلیم خویش زیادت نکشد، شوهری که به هر طریق در خدمت تو باشد نه این که مثل فاخته به طوق معنبر خود بنازد و یا چون هدهد به تاج مرصع خود ببالد. زاغ بچه در پاسخ مادر گفت: ای مادر گرچه می‌دانم در این امر

آسودگی و فراغ خاطر من را می‌طلبی، اما با وجود این، شوهری که «من او را زدن و راندن توانم در میان مرغان چه مقدار دارد» و آیا در میان مرغان دیگر، داشتن چنین شوهری مایه سر بلندی من خواهد بود؟ (ور/وینی، ۱۳۸۱: ۳۹۴-۳۹۶). این داستان از دو زاویه دید زنانه، اما متفاوت قابل بررسی است؛ یکی زاویه دید مادر و دیگری زاویه دید دختر.

زاغ مادر، از میان خواستگاران، به نظر خود کسی را که بیش از همه، ظرفیت فرمان‌بری و زیردست بودن را داشته باشد برای همسری دخترش مناسب می‌بیند، به عبارتی می‌توان گفت که مادر همچون فمینیست‌های رادیکال که خواهان رجوع به گذشته تاریخی پراج زنان و دوران مادرسالاری آنان هستند، بهترین شکل زندگی برای دخترش را سیادت زن و فرمان‌پذیری مرد می‌داند. این دیدگاه از نظر دختر، پذیرفته شده نیست، زیرا او نگاه متعادل‌تری نسبت به مادر دارد. او نمی‌خواهد که همسرش، اطاعت‌گری صرف و فرمان‌داری ترسو باشد. دختر برخلاف مادر، بیش از هر چیز می‌خواهد که تصویر مرد در ذهنش همان چیزی باشد که همگان آن را پذیرفته‌اند، زیرا می‌داند آنچه مادر خواهان آن است، افراد جامعه‌اش - مرغان دیگر - تأیید نمی‌کنند و نه تنها این تصویر از مرد در میان دیگر افراد جامعه تربیت شده بر اساس هنجارهای مردسالارانه پذیرفته نیست، خود او هم به عنوان یک زن نمی‌تواند چنین مردی را به عنوان همسر بپذیرد، چرا که او نیز تحت سیطره ارزش‌هایی است که مردسالاری را تأیید می‌کنند.

### ج) در عقاب و آزاد چهره و ایرا

آزاد چهره و ایرا، جفتی کبک‌اند که در کوهساری آشیان دارند، هر سال به هنگام بهار، عقاب بچگان نوزاده این دو را شکار می‌کند، بدین سبب اندوهی عظیم بر دل آن‌ها عارض می‌شود. آزادچهره و ایرا در گفت‌وگوی با یکدیگر و برای دفع خطر حمله

عقاب، به نتایجی تازه می‌رسند. ابتدا تصمیم به کوچ از آنجا می‌گیرند، اما در نهایت بهترین راه را خدمت در درگاه عقاب و نزدیکی به او می‌دانند تا از این طریق خود و فرزندان‌شان را از حملات هر ساله عقاب مصون دارند. ایرا در این داستان، نماد زنی اندیشمند و فرزانه است که همسر خود را به بهترین نحو ممکن هدایت و حمایت می‌نماید. در تمام طول این داستان‌ها، هیچ صفتی در باب خوبی‌های او و پیکر ایرا نیامده است و هر چه هست، ستایش خرد و کمال تجربه اوست، چنان‌که پس از سخنان طولانی ایرا در باب انتخاب بهترین راه برای دفع خطر حمله عقاب، آزاد چهره گرچه به تمامی با اندیشه‌های ایرا موافق نیست، اما نوع برخورد او نشان از احترام به اندیشه‌های ایرا دارد؛ «آزاد چهره گفت: آنچه می‌گویی همه خلاصه خرد و مایه دانش و حاصل تجربه ایام است و به اشارات عقل و احکام شرع موگد، لکن خود را در خواب ذهول نتوان کرد و از طوارق آفات و خوارق عادات روزگار که از پس پرده قضا همه بازی‌های نادر و نادیده آرد، ایمن نتوان بود» (همان: ۶۶۵). در ادامه نیز، نگرانی از شکار شدن خود یا ایرا، توسط عقاب را موجب «فوات دوستی حق‌گزار و مونس اندوه‌گسار» می‌داند، چرا که او این رابطه زناشویی را امری دو سویه می‌بیند که از میان رفتن هر یک از آن دو، می‌تواند موجب اندوه طرف مقابل گردد، از سوی دیگر آوردن صفت «حق‌گزار» برای هر دو، نشان از آن دارد که او تنها به «حق‌گزاری» و فرمانبرداری زن معتقد نیست، بلکه آن را امری دوجانبه می‌داند که باز خورد آن در زندگی زناشویی، «هزار ساله انسی» است که هیچ چیز توان برابری با آن را ندارد. در تمام حکایاتی که آزاد چهره و ایرا در گفت‌وگو با یکدیگر هستند، آزاد چهره هرگز به صراحت، به رد نظریات ایرا نمی‌پردازد، بلکه در همه جا پس از تأیید خردمندانه بودن اندیشه‌های او، نظر خود را نیز مطرح می‌نماید و در روندی تقابلی و دو طرفه، سعی دارد به نتیجه مطلوبی برسد که مورد تأیید هر دو باشد.

در پایان نیز، بار دیگر آزاد چهره، ضمن تأیید خردمندی گفتار و کردار ایرا، از او

سپاس‌گزاری می‌نماید و امیدوار است که اندیشه‌های هر دو به نتیجه مطلوب واصل گردد. «هر آنچه فرمودی و نمودی از سر غزارت دانش و فضاوت بینش بود و زبده جوامع کلمات با فصاحت و عمده قواعد خرد و حصافت، فرمان پذیرم و منت دارم و او مید که محل قابل اندیشه آید و قبول مستمع تمنی شود و وصول مقصد با حصول مقصود هم عنان گردد. پس هر دو را رای بر آن قرار گرفت که روی براه نهادند...» (همان: ۶۹۴).

داستان‌ها و حکایت‌هایی که آزاد چهره و ایرا نقل می‌کنند یا آنجا که گفت‌وگوی این دو است، همه نشان از احترام به شخصیت ایرا و اندیشه‌های اوست، در جای جای این داستان‌ها، خردمندی و کمال معنی در وجود ایرا ستایش شده است و آزاد چهره حتی اگر اندیشه‌های او را به تمامی قبول نداشته باشد هرگز به صراحت آن‌ها را رد نمی‌کند، بلکه اندیشه‌های خود را نیز مطرح می‌نماید تا در گفت‌وگو و رابطه متقابل، نتیجه مطلوب و پایان دلخواه فراهم گردد. این داستان از زاویه دید نقد فمینیستی، داستانی ارزشمند است، زیرا به اندیشه و وجود زن به شکل مستقل احترام می‌گذارد، در واقع نوعی «دموکراسی در گفتار و طرح اندیشه‌های زنانه» در این داستان دیده می‌شود؛ ایرا هرگز به علت زن بودن، از طرح اندیشه‌هایش ابایی ندارد، در هیچ کجای این داستان‌ها، ایرا ناقص‌العقل یا کم‌خرد تلقی نشده است و آزاد چهره هرگز او را وادار به پذیرش مطلق اندیشه‌های خود نمی‌کند، بلکه با احترام به او و ستایش خردمندی کلام و کردارش، تصویری مورد قبول از زن ارائه می‌دهد.

## نتیجه

راه یافتن اندیشه‌های فمینیستی در ادبیات، موجب توجه جدی به نقش زنان در آثار ادبی گردید، از سوی دیگر نقد فمینیستی نیز به بررسی رابطه متون ادبی و ایده‌های فمینیستی موجود در آن‌ها می‌پردازد، در واقع، نقد فمینیستی بر آن است که میزان و حدود اثرگذاری زنان را در آثار ادبی بسنجد. کتاب مرزبان‌نامه گرچه در روزگاری



پدید آمد که اثر و نشانی از مباحث زن‌محور و نقدهای فمینیستی نبود، اما اکنون بازبینی این کتاب از این زاویه می‌تواند جذابیت‌هایی ویژه برای علاقه‌مندان نقدهای ادبی داشته باشد. این کتاب در برهه‌ای از تاریخ ایران نوشته شده است که زن ایرانی، محصور در سنت‌ها و اندیشه‌های مردسالار، از بسیاری از حقوق اجتماعی و فردی محروم بود، بنابراین در حاشیه قرار گرفتن و حتی نادیده گرفته شدن نقش آنان در حوزه‌های اجتماعی و خانوادگی، امری طبیعی به نظر می‌رسید. آثار ادبی نیز از آن رو که همچون آینه‌ای تمام‌نما، زندگی مردم جامعه خود را انعکاس می‌دهند، از این اندیشه‌ها خالی نبوده‌اند. داستان‌های مرزبان‌نامه را نمی‌توان به کلی زن‌ستیز یا زن‌ستا دانست، چرا که هم داستان‌هایی از خیانت‌گری و فریب‌کاری زنان و هم داستان‌هایی از خردمندی و فرزاندگی آنان در این کتاب آمده است. در هیچ یک از داستان‌هایی که در آن‌ها به بیان صفات منفی زنان پرداخته شده، صراحت کلامی که در زن‌ستیزی داستان ملک اردشیر و دانای مهران به هست، دیده نمی‌شود. در این داستان، با کلامی بسیار تند و گزنده، داشتن فرزند دختر، بداختری و بهترین همنشین دختر، گور دانسته شده است، اما در سایر داستان‌های زن‌ستیز، تنها به صفات خیانت‌گری و فریب‌کاری یا بی‌خردی آن‌ها اشاره شده است. داستان‌هایی که وصف خردمندی و فرزاندگی زنان هستند، در متعادل نمودن این نگاه سهم عمده‌ای بر دوش داشته‌اند، چنان که در نگاهی کلی، باید گفت که کتاب مرزبان‌نامه در میانه این مرز (زن‌ستیزی - زن‌ستایی) حرکت می‌کند و نمی‌توان به تمامی آن را در یک سوی قرار داد.

## منابع

الف) کتاب‌ها:

۱. آبوت و والاس، پاملا و کلر. (۱۳۸۱). جامعه‌شناسی زنان. ج ۲. تهران: نی.
۲. آزاد، حسن. (۱۳۵۷). پشت پرده‌های حرمسرا. ارومیه: انزلی.
۳. برسلر، چارلز. (۱۳۸۶). درآمدی بر نظریه‌ها و روش‌های نقد ادبی. مترجم: مصطفی عابدینی‌فرد. تهران: نیلوفر.
۴. تلخایی، مهری. (۱۳۸۴). شاهنامه و فمینیسم. ج ۲. تهران: ترفند.
۵. حسینی، مریم. (۱۳۸۸). ریشه‌های زن‌ستیزی در ادبیات کلاسیک فارسی. تهران: چشمه.
۶. حقدار، علی‌اصغر. (۱۳۸۰). فراسوی پست‌مدرنیته - اندیشه شبکه‌ای، فلسفه سنتی و هویت ایرانی. تهران: شفیع.
۷. دورانت، ویل. (۱۳۸۱). تاریخ تمدن. ج ۱. ج ۸. تهران: علمی و فرهنگی.
۸. رابینز، روت. (۱۳۸۹). فمینیسم‌های ادبی. مترجم: احمد ابومحبوب. تهران: افراز.
۹. شمیسا، سیروس. (۱۳۸۶). سبک‌شناسی نثر. ج ۱۰. تهران: میترا.
۱۰. عسکری حسنگلو، عسگر. (۱۳۸۷). نقد اجتماعی رمان معاصر فارسی با تأکید بر ده رمان برگزیده. ج ۲. تهران: فروزان روز.
۱۱. گرین، کیت و جیل، لیبهان. (۱۳۸۳). درس‌نامه نظریه و نقد ادبی. مترجم فاطمه حسینی. تهران: روزنگار.
۱۲. مرنیسی، فاطمه. (۱۳۸۰). زنان پرده‌نشین و نخبگان جوشن‌پوش. مترجم ملیحه مغازه‌ای. ج ۲. تهران: نی.
۱۳. مشیرزاده، حمیرا. (۱۳۸۵). از جنبش تا نظریه اجتماعی: تاریخ دو قرن فمینیسم. ج ۳. تهران: پژوهش شیرازه.
۱۴. منسبریچ، جین و دیگران. (۱۳۸۷). دو جستار درباره فلسفه سیاسی فمینیسم. مترجم نیلوفر مهدیان. تهران: نی.
۱۵. میشل، آندره. (۱۳۷۷). جنبش اجتماعی زنان. ج ۲. مشهد: نیکا.
۱۶. نگاهی به فمینیسم. (۱۳۷۷). مؤسسه فرهنگی طاها. قم: معاونت امور اساتید و دروس معارف اسلامی.
۱۷. ویستر، راجر. (۱۳۸۲). پیش‌درآمدی بر مطالعه نظریه ادبی. مترجم الهه دهنوی. تهران: روزنگار.
۱۸. وراوینی، سعدالدین. (۱۳۸۸). مرزبان‌نامه. به کوشش خلیل خطیب‌رهبر. ج ۱۴. تهران: صفی علیشاه.
۱۹. وولف، ویرجینیا. (۱۳۸۳). اتاقی از آن خود. مترجم صفورا نوربخش. تهران: نیلوفر.

ب) مقالات:

۲۰. برزگر ماهر، زینب. (۱۳۸۹). "تحلیل روان‌شناسی ویژگی حسادت در زنان با تکیه بر داستان‌های کلیله و دمنه و مرزبان‌نامه". در فصل‌نامه زن و فرهنگ. ش ۶. صص ۶۹-۸۱.
۲۱. پاک‌نیا، محبوبه. (۱۳۸۹). "لیبرالیسم و فمینیسم لیبرال-رادیکال در سده ۱۹". در مطالعات زنان. ش ۲. صص ۱۰۷-۱۲۴.
۲۲. توکلی، تیره. (۱۳۸۲). "فرهنگ و هویت جنسی با نگاهی بر ادبیات ایران". در نامه انسان‌شناسی. ش ۳. صص ۳۱-۷۰.
۲۳. حسینی و جهان‌بخش، مریم و فرانک. (۱۳۸۹). "سیمای زن در رمان‌های برگزیده محمد محمدعلی با تأکید بر نقد ادبی فمینیستی". در فصل‌نامه پژوهش زنان. ش ۳. صص ۷۹-۹۸.
۲۴. رضایی، مهدی. (۱۳۸۹). "مرزبان‌نامه یادگاری از ایران عهد ساسانی". در پژوهش‌نامه زبان و ادب فارسی. ش ۱۳. صص ۴۷-۶۸.
۲۵. رمضان نرگسی، رضا. (۱۳۸۴). "بازتاب چندموسری در جامعه". در فصل‌نامه شورای فرهنگی اجتماعی زنان. ش ۲۷. صص ۱۴۵-۱۷۴.

نقد زن‌محور (فمینیستی) داستان‌های مرزبان‌نامه • دکتر سعید بزرگ بیگدلی، سارا حسینی • صص ۳۳-۵۹ □ ۵۹

۲۶. زرشناس، شهریار. (۱۳۸۲). "فمینیسم و برخی نموده‌های آن در ادبیات داستانی (بخش اول)". در ادبیات داستانی.

ش ۷۰، صص ۲۲-۲۸.

۲۷. میلانی، فرزانه. (۱۳۷۵). "تو خود حجاب خودی: زن و حدیث نفس‌نویسی در ایران". در فصل‌نامه ایران‌نامه. ش

۵۶، صص ۶۱۱-۶۳۸.

